

فرآیند قدرت و اثر گذاری آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

زهره رضازاده^۱، فریبرز احمدی دهکاء^۲

^۱ کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی(گرایش فضای شهری)

^۲ استادیار جغرافیای سیاسی دانشگاه پیام نور

نویسنده مسئول:

زهره رضازاده

چکیده

نویسنده در این مقاله با طرح برخی شباهات را بین پیرامون روند قدرت در نظام جمهوری اسلامی ایران در صدد پاسخ به این شباهات بر اساس نحوه توزیع قدرت در ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است. نویسنده این شباهات را در چهار محور کلی دسته‌بندی کرده که عبارت است از: ۱. جایگاه مردم در قانون اساسی ۲. جایگاه رهبری نظام ۳. اصل دموکراتیک بودن نظام ۴. سهم خواهی روحانیت و مسأله قدرت. سپس با طرح برخی نظریات پیرامون قدرت، استناد به قانون اساسی و نظریات متفکرین مسلمان و برخی منابع اسلامی، این شباهات را پاسخ داده است.

کلمات کلیدی: مردم‌سالاری، قانون اساسی، ولایت فقیه، روحانیت، قدرت، دموکراتیک.

مقدمه

بدون در نظر گرفتن بافت و ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه و نیز اینکه این جامعه در کجای کره زمین قرار گرفته است، افراد جامعه در گروههای مختلفی قرار می‌گیرند و وظایف و جایگاههای متفاوتی پیدا می‌کنند. دقیقاً این جایگاههای اجتماعی است که تعیین می‌کند هر فرد در جامعه - به منزله عضوی از گروه - چگونه می‌تواند قدرت خویش را اعمال کند. از این‌رو، اعمال قدرت مفهومی حقوقی پیدا می‌کند؛ زیرا در این جوامع، چگونگی اعمال قدرت، نه بر حسب نیازهای افراد، بلکه با توجه به توان‌ها و استعدادهایشان است که از منظر خواسته‌ها و منافع این یا آن گروه اجتماعی تعیین می‌شود و در جهت سیستماتیزه کردن ارضاء نیازهای آنان و الوبت این نیازها بر نیازهای گروه اجتماعی متقابل گام برمی‌دارد. در حقیقت، تلاش در جهت سیستماتیزه کردن ارجحیت یک گروه اجتماعی است که روشنمندی‌های اعمال قدرت و چگونگی اجرای آن را به شکل حق و حقوق، یعنی به شکل «مجاز» و «غیرقانونی»، رسمیت می‌بخشد. از این‌رو، در مقوله اعمال قدرت، وجود اشکال حقوقی، تضمین‌کننده الوبت پاسخ‌گویی به نیاز و امنیت‌بخشی از جامعه بر بخشی دیگر است. بنابراین، حقوقی کردن اعمال قدرت، نه تضمین‌کننده نیازهای فردی، بلکه تضمین‌کننده الوبت گروهی بر گروهی دیگر است. از این‌رو، اعمال قدرت «مجاز» صرفاً در مقابل خود، «غیرمجاز» بودن بخش دیگر را به همراه دارد که لزوماً تأمین‌کننده و تضمین‌کننده حس امنیت فرد نیست. بر این اساس، هر گاه مقولات حقوقی در جهت سامان‌بخشیدن به پاسخ‌گویی نیازهای مختلف قد علم می‌کنند، باید دید کدام الوبت‌ها مورد توجه هستند، نه لزوماً کدام تضمین‌ها.

مقوله حقوقی اعمال قدرت، آنگاه به نیازهای انسانی توجه دارد که برآیند جایگاه این انسان در حیات جمعی باشد. نوع جامعه، با توجه به مناسبات سیاسی و اجتماعی آن، بیانگر تفاوت در نوع اعمال قدرت‌روش‌های این توان‌مندی است که به‌وسیله افراد جامعه، «انتخاب» می‌شود. بنابراین، حوزه امنیت و کنترل آن، عموماً در چارچوبی قرار می‌گیرد که جایگاه فرد است، ولی چگونگی این چارچوب، جایگاه فرد، وظایف وی و اشکال مختلف اعمال قدرت، از جمله مواردی است که جوامع گوناگون را تا حدودی از هم جدا می‌سازد. از این‌رو، نه نیاز به اعمال قدرت، بلکه چگونگی اعمال آن است که این جوامع را از هم متمايز می‌کند.

در تعریف قدرت آمده است: قدرت در اصطلاح دانش جامعه‌شناسی به معنای توانایی افراد یا اعضای یک گروه برای دستیابی به هدف‌ها یا پیشبرد منافع خود از راه واداشتن دیگر افراد جامعه به انجام دادن کاری خلاف خواسته آن‌هاست. قدرت یک مزیت اجتماعی است که در قشریندی مورد توجه قرار می‌گیرد. بسیاری از ستیزه‌ها در جامعه، مبارزه برای قدرت است؛ زیرا میزان توانایی یک فرد در دستیابی به قدرت بر این امر که تا چه اندازه می‌توانند خواسته‌های خود را به زیان خواسته‌های دیگران به مرحله اجرا درآورند، تأثیر می‌گذارد. قدرت از طریق عضویت در یک طبقه اجتماعی یا پذیرفتن یک نقش سیاسی می‌تواند به دست آید. فعالیت‌ها و ویژگی‌های فرد، ثروت فرد و نیز عامل زور می‌تواند در افزایش قدرت نقش داشته باشد. از دیگر عوامل تأثیرگذار بر میزان قدرت افراد، کاریزما است. اگرچه بیان معنای دقیقی از «قدرت» دشوار است و تعریف‌های مختلفی از قدرت ارائه شده است، اما بهترین تعریف، تعریف لاسول است. وی قدرت را «مشارکت در تصمیم‌گیری و رابطه‌ای میان‌فردی» می‌داند (علام، ۱۳۷۳: ۸۹).

دیدگاه‌ها

عده‌ای معتقدند نظام جمهوری اسلامی ایران یک نظام مردم‌سالاری نیست و مردم در آن نقشی ندارند، در حالی‌که حکومت مردم‌سالاری، طبق متون کلاسیک، «حکومت مردم بر مردم، برای مردم» است. (آشوری، ۱۳۴۵: ۸۸) که امروز با نام حاکمیت آراء مردم از آن نام برده می‌شود. بنابراین، مردم‌سالاری به عنوان فلسفه سیاسی، مردم را در اداره امور خود و نظارت بر دولت، شایسته و توانا و محق می‌شناسد و وجود دولت را ناشی از اراده مردم می‌داند، اما برخی مدعی‌اند که در حکومت و نظام جمهوری اسلامی ایران، این امر در متون قانون اساسی قابل احراز نیست و مردم در مشارکت سیاسی و مشروعيت رهبران، نقشی را ایفا نمی‌کنند، از جمله جناب آقای دکتر بشیریه در کتاب دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران نویسد: «در این ساختار پیچیده با توجه به محوریت رهبری و نهاد ولایت فقیه و نقش مرکزی روحانیت در شورای نگهبان و مجلس خبرگان و قوه قضائیه و نیز با توجه به نقش رهبری و شورای نگهبان در تأیید و تنفيذ رئیس جمهوری، روی هم رفته حاکمیت ملی به صورتی غیرمستقیم اعمال می‌شود و از همین رو موانعی برای اعمال حکومت به شیوه‌ای دموکراتیک وجود دارد.» (بشیریه، ۱۳۸۵: ۶۰)

وی بر این باور است شرایطی که سبب شده است ساختار قانون اساسی جمهوری اسلامی به این سمت و سوکشیده شود، «ناشی از شرایط عمومی انقلابات سیاسی است که موجب تسلط طبقه سیاسی خاصی می‌گردد و این طبقه سیاسی خاص در مورد ایران عمدتاً مرکب از روحانیت است.» (همان) وی از این نگرش که روحانیت به دلیل دریافت پاداش از زحمتی که در به ثمر رسیدن انقلاب اسلامی کشیده‌اند، خود را از لحاظ فکری نسبت به مردم برتر می‌داند، به «اشرافیت فکری» تعبیر می‌کند. «درخصوص ویژگی مربوط به حضور روحانیت

به عنوان یک طبقه سیاسی که واجد صلاحیت لازم برای اداره امور عمومی تلقی می‌شود و به یک معنا نوعی «اشرافیت فکری» را تشکیل می‌دهد که متمایز از عوام و توده مردم است، باید گفت که همین ویژگی در تعیین اعضاء نهاد رهبری، مجلس خبرگان و شورای نگهبان، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. (همان: ۶۱) همچنین ویژگی دیگر قانون اساسی را این‌گونه بیان می‌دارد: «ویژگی سوم را باید در سازماندهی تئوریک به قدرت طبقه روحانیت در قالب نظریه ولایت فقیه یافت که پس از انقلاب در قالب قانون اساسی شکل رسمی و حقوقی پیدا کرد.» (همان: ۶۰)

ایراد دیگری که بشیریه به قانون اساسی جمهوری اسلامی می‌گیرد، بحث تنفیذ حکم ریاست جمهوری است: «همچنین مقامات منتخب مردم به‌ویژه رئیس جمهوری از جانب اعضا همان طبقه روحانی باید تأیید یا تنفیذ شوند و یا ممکن است عزل و خلع گردد.» (همان) بر این اساس، وی نتیجه می‌گیرد که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر بنیادهای توتالیتر استوار شده است و «ازین‌رو، به طورکلی اقتدار رهبری به عنوان هسته اصلی ساختار قدرت در نظام جمهوری اسلامی به اشکال مستقیم یا غیرمستقیم در همه نهادهای اقتدار شامل مجلس، مجمع تشخیص مصلحت، شورای نگهبان، قوه قضائیه و ریاست جمهوری که حلقه اولیه اقامار ولایت را تشکیل می‌دهند و سپس در نهادهایی چون دیوان عالی کشور، سازمان بازرگانی کل کشور، هیئت وزیران وغیره که حلقه دوم اقامار به شمار می‌روند، بازتولید و منعکس می‌شود.» (همان: ۶۲)

نقد و بررسی

با بررسی دیدگاه بشیریه می‌توان عقاید ایشان را در چند موضوع دسته‌بندی و سپس برای هر کدام پاسخ مناسبی ارائه کرد.

۱. جایگاه مردم در قانون اساسی

مردم‌سالاری و قانون اساسی: انسان‌ها به سبب داشتن روحیه «مدنی بالطبع» و گرایش به اجتماع و فرار از تنها‌یی، این امر را پذیرفته‌اند که بدون وجود اصول قابل قبول برای اکثریت جامعه که از آن به قرارداد اجتماعی تعبیر می‌شود، امکان استقرار نظام و امنیت و فراهم آمدن بستر رشد و پیشرفت به وجود نمی‌آیند؛ زیرا در فضای پر هرج و مرج، هیچ کس نمی‌تواند هدف مثبتی را دنبال کند. قانون اساسی، تبلور عینی وحدت امت و تبیین روابط حکومت با مردم است که دو وصف اساسی را با خود به همراه دارد: نخست موصوف به وصف جمهوری اسلامی (مردم) و دیگری، موصوف به وصف اسلامی که این دو بال ضامن استقلال، عزت، رشد و تعالی جامعه و ترسیم‌کننده حدود حقوق ملت و دولت است. از این‌رو، ارکان اساسی نظام جمهوری اسلامی عبارتند از: اسلام و مردم که دو عامل مؤثر در پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ نیز به شمار می‌آیند.

در نظام جمهوری اسلامی، مردم آگاهانه و آزادانه اسلام را به عنوان دین و آیین زندگی فردی و اجتماعی خویش برگزیده‌اند و می‌کوشند تا با اتخاذ یک قرارداد اجتماعی، جامعه خویش را بر اساس اسلام اداره کنند و همه نهادهای اجتماعی را بر اساس تعالیم اسلام بنیان نهند، به‌گونه‌ای که این خواسته بر همه خواسته‌های دیگران حاکم است. بر این اساس، قانون اساسی مطابق تعالیم دینی اسلام نوشته شده است و با رأی اکثریت جامعه، رسمی و قانونی می‌شود. رهبری جامعه با رأی اکثریت (به‌وسیله مجلس خبرگان) و رئیس جمهور با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شود. همچنین مردم نمایندگان مجلس و شوراهای را با رأی اکثریت خود بر می‌گزینند. پس در نظام مردم‌سالار دینی، مردم دو نقش اساسی دارند: (الف) انتخاب حاکمان سیاسی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم؛ (ب) شرکت در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها. این دو امر باید مطابق مقررات دین باشد که تشخیص آن وظیفه فقیه است که ما از آن به نظرارت هم نام می‌بریم. به عبارت دیگر، یکی از اصولی که در قانون اساسی به آن توجه شده است، اصل «نظرارت همگانی» است که به صورت مستقیم به‌وسیله مردم اعمال می‌شود و «عامل بازدارنده» نیرومندی در برابر لغزش مسئولان امر به شمار می‌آید. از این‌رو، تمام آحاد مردم نظرارت را بر عهده دارند.

پیامبر گرامی اسلام در این باره می‌فرماید: «من اصبح و لم یهتم بامور المسلمين فلیس بمسلم (فلیس منهم)؛ هر کس صبح کند (روزانه) و به امور مربوط به مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست.» (کلینی، ۱۳۸۸: ۲، ۱۳۱) از اضافه کردن کلمه «امور» به «المسلمین»، برمی‌آید که همه شئون و امور فردی و اجتماعی مسلمانان مورد نظر است. از جمله مهم‌ترین این امور، همانا اوضاع و احوال سیاسی کشور اسلامی است که در رأس آن، فرمانروایان و رهبران قرار دارند. از این‌رو، باید مورد اهتمام و توجه مسلمانان واقع شوند. پس بر هر مسلمانی واجب است نسبت به همه امور مملکت از خود واکنش نشان دهد و با حساسیت بر آن‌ها نظرارت داشته باشد و زمامداران را نیز همانند دیگر امور تحت نظر خویش داشته باشد. آموزه‌های دینی و اسلامی، شیوه‌هایی را برای نظرارت بر زمامداران پیش روی مردم نهاده است و بر آن تأکید ورزیده، به‌گونه‌ای که به عنوان یک واجب شرعی، جنبه عبادی به آن بخشیده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ۱. اصل شورا (شورای: ۳۸)؛ ۲. اصل امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران: ۱۰۴)؛ ۳. و اصل النصیحة لائمه المسلمين (مجلسی، ۱۳۶۸: ج ۷۵، ۶۶). این سه مورد، مبنی رابطه مردم با حکومت به عنوان عالی‌ترین سطح خیرخواهی مردم برای حکومت است.

اصل هشتم قانون اساسی نیز بر این امر تأکید دارد: «در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...». بنابراین، در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و این اصل نشان از توجه قانون اساسی در تأثیرگذاری مردم بر حکومت دارد، به این صورت که مردم صرفاً به رأی آنان در انتخابات که در مقاطع معین و در چارچوب قواعد تعريف شده‌ای انجام می‌شود، محدود نمی‌شوند، بلکه همواره و در گستره عام همه زوایا و زمینه‌های حکومت، این تأثیرگذاری امکان‌پذیر است.

چنین نظارتی برخاسته از روح وظیفه‌شناسی دینی است که هرگز تحت تأثیر مصلحت‌اندیشی‌های فردی یا گروهی یا تهدیدها و تطمیع‌ها به سستی و ضعف نمی‌گراید و قابل حذف از جامعه نیست. از این‌رو، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، هم برخاسته از رأی و نظر مردم است که از طریق انتخاب و نظارت عمل می‌کنند و هم برای مردم است. بنابراین، جایگاه و نقش مردم در قانون اساسی صرفاً یک سویه و یک طرفه نیست؛ یعنی نه تنها این نظام برخاسته از مردم است، بلکه اهداف نظام جمهوری اسلامی به‌گونه‌ای تعريف شده است که جز به صلاح و سعادت و خیر دنیابی و آخرتی مردم نمی‌اندیشد.

مهم‌ترین نقش مردم در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران عبارتند از:

۱. انتخاب رهبر به‌وسیله مجلس خبرگان: مردم بر اساس اصول قانون اساسی رهبر را به‌وسیله مجلس خبرگان برمی‌گزینند. مجلس خبرگان از کارشناسان و فقهای اسلامی که در شناخت رهبری شایستگی دارند، تشکیل شده است. اعضای آن در حدود هشتاد نفر است که هر هشت سال یکبار انتخاب می‌شوند. وظایف مجلس خبرگان عبارت است از: انتخاب رهبر، نظارت بر کارهای رهبر و عزل او در صورت از دست دادن شرایط. همان‌گونه که رهبر در برابر خداوند مسئول است و باید پاسخگو باشد از طریق مردم هم به‌وسیله مجلس خبرگان تحت نظارت می‌باشد. پس نقش مردم در انتخاب رهبر و نظارت بر کارهای او به صورت غیرمستقیم و بر اساس دموکراسی نمایندگی است که در حکومت‌های دموکراتیک معمول است. از این‌رو، طبق اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، خبرگان از طریق رأی مردم انتخاب می‌شوند. برابر این اصل، انتخاب و تعیین رهبری، به یک معنا به مردم نیز قابل انتساب است، زیرا مردم عملاً در تعیین رهبری مشارکت دارند. (اصل ۱۰۷ قانون اساسی): «تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است.» از این‌رو، برای قانون‌گذار، هم مشارکت مردم و هم دقت در تعیین رهبری حائز اهمیت بوده و برای تأمین این دو جهت، از یک واسطه در تعیین و انتخاب استفاده کرده است.

۲. افزون بر انتخاب رهبر، نظارت بر کارهای رهبری نیز از دیگر وظایف مردم است. در قانون اساسی، لزوم نظارت بر کارهای رهبران و زمامداران، این گونه بیان شده است:

(الف) در دیباچه قانون اساسی آمده است: «لازم است که امت مسلمان با انتخاب مسئولین کارдан و مؤمن و نظارت مستمر بر کار آن‌ها به طور فعالانه در ساختن جامعه اسلامی مشارکت جویند.» پر واضح است که اطلاق کلمه «مسئولین» در عبارت فوق شامل مقام رهبری نیز می‌شود.

ب) اصل هشتم قانون اساسی مقرر می‌دارد: در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...» همچنان که ملاحظه می‌شود، در این اصل با توجه به آنکه از دولت، معنی عام آن، یعنی مجموع نهاد حاکمیت اراده شده است، امر به معروف و نهی از منکر به عنوان ابزار مهم نظارت مردم بر دولت اعم از رهبری و غیر او و بالعکس در نظر گرفته شده است.

۳. انتخاب رئیس‌جمهور: بر اساس اصل یکصد و چهاردهم قانون اساسی، مردم رئیس‌جمهور و رئیس اجرایی کشور را با رأی مستقیم انتخاب می‌کنند که این نشانه حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش است. بر اساس اصل صد و بیست و دو قانون اساسی، رئیس‌جمهور در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول اعمال خویش است. مسئولیت رئیس‌جمهور در برابر ملت، در وهله اول مبتنی بر مسئولیتی است که از سوی ملت، برای اجرای قانون اساسی بر عهده او نهاده شده است. در حقیقت، اشتغال به امر ریاست‌جمهوری، محصول اراده مردم است و برخلاف بسیاری از کشورها، این انتخاب به صورت مستقیم صورت می‌گیرد و علاوه بر انتخاب مستقیم مردم در هین تصدی رئیس‌جمهوری، از طریق رهبری، نمایندگان مجلس و سایر ابزارهای همانند احزاب و گروههای مختلف سیاسی و فرهنگی، بر کار دولت و رئیس‌جمهور نظارت کامل دارند و این نظارت در سراسر قانون اساسی قابل مشاهده است. اصل صد و ده بر نظارت رهبر بر رئیس‌جمهور و اصل هفتاد و شش، هشتاد و هفت، هشتاد و هشت و... بر نظارت مجلس بر قوه مجریه تأکید دارد.

۴. انتخاب نمایندگان مجلس: بر طبق اصل شصت و دو قانون اساسی، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، مستقیماً با رأی مردم انتخاب می‌شوند. بر اساس قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی، تصویب قوانین در عرصه‌های مختلف قضایی، اجرایی را بر عهده دارد. مجلس می‌تواند رئیس‌جمهور یا هریک از وزرا را استیضاح کند یا مورد سؤال قرار دهد. بر طبق اصل هفتاد و شش قانون اساسی، مجلس در همه امور کشور حق تفحص و بررسی دارد. همچنین مجلس شورای اسلامی شش تن از حقوق‌دانان شورای نگهبان را پس از معرفی رئیس قوه

قضاییه انتخاب می‌کند. همه این موارد نشانه حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی و سیاسی کشور است. از سویی دیگر، مردم بر عملکرد مجلس نیز نظارت دارند. به طور کلی، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سه راه برای نظارت مردم بر عملکرد مجلس پیش‌بینی شده است:

(الف) نظارت از طریق پخش مشروح مذاکرات مجلس: به موجب اصل شصت و نهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «مذاکرات مجلس شورای اسلامی باید علنی و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود.» این شیوه سبب تمایز هر چه بیشتر کشور جمهوری اسلامی ایران از دیگر کشورهای جهان شده است. تأکید قانون‌گذار بر این مطلب سبب شده است تا شورای نگهبان در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان به جای انتشار کامل مذاکرات مجلس از طریق رادیو و روزنامه رسمی، گزارش فشرده حاوی تمام نکات و تصمیمات اتخاذ شده از مشروح مذاکرات در هر جلسه تهیه و در اختیار روزنامه رسمی برای انتشار گذارده شود، گفته است: «اصل شصت و نه قانون اساسی صراحت دارد که باید گزارش کامل مذاکرات مجلس شورای اسلامی از طریق رادیو و روزنامه منتشر شود. بنابراین، اکتفا به دو طریق پیشنهاد شده خلاف قانون اساسی می‌باشد.» (مهرپور، ۱۳۷۱: ج ۳، ۲۴)

ب) نظارت از طریق حضور در مجلس

ج) نظارت از طریق کمیسیون اصل نودم قانون اساسی: در این نوع نظارت، مرجعیت مجلس به عنوان کانون وکلای ملت و نزدیک‌ترین نهادی است که تشکیل آن با رأی و اراده مردم ارتباط مستقیم دارد. بدین ترتیب، مردم ضمن مراجعته به نمایندگان، آن‌ها را از اوضاع مملکت با خبر می‌سازند و از این طریق شکایت خویش را نیز نزد نمایندگان به عنوان آخرین نقطه امید مطرح می‌سازند.

۴. انتخاب شوراهای اسلامی شهر و روستا: بر اساس اصل صدم قانون اساسی، برای پیشبرد سریع برنامه‌های اجتماعی، بهداشتی، فرهنگی و... از طریق همکاری مردم، اداره امور استان‌ها، شهر و روستاهای با نظارت شوراهای صورت می‌گیرد که اعضای آن را مردم همان محل با رأی مستقیم خود انتخاب می‌کنند. بنابراین، انتخاب نمایندگان شورای اسلامی به منظور ایفا و ظایف خاص خودشان که در قوانین مربوط پیش‌بینی شده و نیز برای نظارت بر حسن اجرای قوانین و برنامه‌های مختلف در محدوده حوزه انتخابی آن‌ها در اموری که قانون به آن‌ها تفویض کرده است، می‌باشد. (اصل یکصدم قانون اساسی)

نتیجه آنکه: با مرور اجمالی قانون اساسی می‌توان گفت:

۱. در عامل برپایی و استقرار و دوام نظام جمهوری اسلامی، مردم نقش اصلی را داشتند که نمونه آن را در شکل‌گیری انقلاب و پیروزی آن می‌بینیم. همین‌طور تعیین نوع نظام که با اکثریت ۹۸/۲ درصد کلیه کسانی که حق رأی داشتند، به تصویب رسید.

۲. تصویب قانون اساسی و اصلاحات آن که در ۱۲ آذر سال ۱۳۵۸ صورت پذیرفت و نیز اصلاحات انجام یافته در سال ۱۳۶۸، با رأی اکثریت مردم مورد تأیید قرار گرفت.

۳. در قانون اساسی، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، هم برخاسته از رأی و نظر مردم است و هم برای مردم. بنابراین، غایت نظام نیز مردم است.

۴. مردم در نظام جمهوری اسلامی از بدو پذیرش تا اجرای قانون، در همه نهادها و ارگان‌های اساسی و غیراساسی مشارکت دارند و این مشارکت یا به صورت مستقیم یا به صورت غیر مستقیم تحقق می‌باید.

۵. به موجب ادله وجودی امر به معروف و نهی از منکر و دلایل لزوم دخالت مردم در سرنوشت خودشان، نظارت مردم بر امور مختلف جامعه، از جمله نظارت بر زمامداران، هم حق و هم تکلیف آنان است؛ زیرا عملکرد دستگاه‌ها و مقامات کشور به صورت مستقیم در سرنوشت افراد دخالت دارد. پس حق مردم است که برای دخالت در سرنوشت خویش بر شئون کشور نظارت داشته باشند. در مقابل، باید توجه داشت که این حق قابل واگذاری به غیر نیست و خود باید در مقابل آن پاسخ‌گو باشند.

۶. نظام جمهوری اسلامی به تمام معنا یک نظام مردم‌سالار دینی است و مردم بر همه قوه‌ها نظارت و اعمال نظر دارند؛ یعنی از قوه قضاییه گرفته که نمایندگان غیرمستقیم یا مستقیم مردم (رهبری و مجلس) بر آن نظارت می‌کنند تا نظارت بر رهبری و قوای مجریه و مقننه و نیز ضمانت اجرای نظارت بر زمامداران که از طریق دادخواهی (رسیدگی دیوان مظالم) دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری و بازرگانی کلی کشور انجام می‌گیرد. بنابراین، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مردم در برپایی، استقرار و دوام نظام اسلامی، نقش اصلی و اساسی دارند و هیچ جنبه غیردموکراتیک در آن وجود ندارد.

۲. جایگاه رهبری نظام

بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، خبرگان ملت، رهبر را از میان فقهای واجد شرایط رهبری که اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات لازم برای رهبری باشد، انتخاب می‌کنند. رهبر منتخب خبرگان به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی کشور، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت و

در برابر قوانین با افراد دیگر کشور برابر است. قوای سه‌گانه کشور نیز زیر نظر وی اعمال می‌شود. نکته‌ای که در اینجا بسیار اهمیت دارد، آن است که مشروعيت نظام و قوام آن، منوط به قبول و تأیید رهبر یا ولایت فقیه است و چنان‌چه آن مقام با تأیید خویش امری را مشروع نکند، اگرچه تمام مردم هم بدان رأی و نظر موافق داده باشند، مشروع نخواهد بود. ازین‌رو، اگرچه مردم شخصی را به اتفاق آرا برگزینند، ولی مشروعيت این فرد با رهبری است. بنابراین،

۱. تنفيذ حکم رئیس جمهور بهوسیله ولی‌فقیه، از اختیارات رهبر در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد؛ یعنی به لحاظ قانون، تا زمانی که ولی‌فقیه حکم او را تنفيذ نکند، شخص منتخب، ریاستی بر قوه مجریه نخواهد داشت. تعبیر «تنفيذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب در تنفيذ ریاست جمهوری فرمود (این تنفيذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد)، نشان می‌دهد که امضای ولی‌فقیه، به نتیجه انتخابات مشروعيت می‌بخشد و تا پایان دوران ریاست جمهوری نقشی کنترل‌کننده دارد، به‌گونه‌ای که در صورت انحراف رئیس جمهور از اصل تعیین شده، او را فاقد اعتبار و مشروعيت می‌کند. امام خمینی پس از نصب مهندس بازرگان به نخست وزیری (۱۳۵۷/۱۱/۱۵)، بارها در تحکیم پایه‌های دولت موقت کوشید و درباره جایگاه شرعی این دولت و اهمیت آن فرمود: «من که ایشان (بازرگان) را حاکم کرده‌ام، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم... مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است و قیام بر علیه شرع است.» (امام خمینی، ۱۳۷۰: ج، ۳، ۲۲۷) همچنین در حکم انتصاب نخستین رئیس جمهور می‌نویسد: «براساس آنکه ملت شریف ایران با اکثریت قاطع، جناب آقای دکتر ابوالحسن بنی‌صدر را به ریاست جمهوری اسلامی ایران برگزیده‌اند و برجسب آنکه مشروعيت آن باید به نصب فقیه جامع الشرایط باشد، این جانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفيذ و ایشان را به این سمت منصوب می‌نمایم.» (همان: ۸۴)

۲. از سویی دیگر، جمهوری اسلامی به هیچ وجه با حاکمیت ملی یا به طور کلی با دمکراسی منافات ندارد. مرتضی مطهری معتقد است: هیچ‌گاه اصول دمکراسی ایجاد نمی‌کند که بر یک جامعه، ایدئولوژی و مکتبی حاکم نباشد و ما می‌بینیم که احزاب معمولاً خود را وابسته به یک ایدئولوژی معین می‌دانند و این امر را نه تنها بر ضد اصول دمکراسی نمی‌شمارند که به آن افتخار هم می‌کنند، اما منشأ اشتباه آنان که اسلامی بودن جمهوری را منافی با روح دمکراسی می‌دانند، ناشی از این است که دمکراسی مورد قبول آنان هنوز همان دمکراسی قرن هیجدهم است که در آن، حقوق انسان در مسائل مربوط به معیشت و خوارک و مسکن و پوشак و آزادی در انتخاب راه معیشت مادی خلاصه می‌شود، اما اینکه مکتب و عقیده و وابستگی به یک ایمان هم جزو حقوق انسانی است و اینکه اوچ انسانیت در وارستگی از غریزه و از تبعیت از محیط‌های طبیعی و اجتماعی و در وابستگی به عقیده و ایمان و آرمان است، به کلی به فراموشی سپرده شده است. (مطهری، ۱۳۷۸: ۲۰)

۳. بر اساس قانون اساسی، جمهوری اسلامی ایران، نظام سیاسی مبتنی بر «مردم سalarی» است، همچنان که مبتنی بر «دین باوری و دین مداری» است.

۳. دمکراتیک بودن نظام

درباره دمکراتیک بودن نیز می‌توان گفت که طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت اسلامی بر سه رکن استوار است: رکن اول، مکتب و دین اسلام؛ رکن دوم، اراده عمومی مردم مسلمان و متدين و رکن سوم، رهبری است. بنابراین، حاکمیت اسلامی، آنچه را که حکومت‌های غیردینی جدید به عنوان مردم‌سالاری و مشارکت مردمی دارند، به شکل شایسته‌ای در خود دارد. همچنین در این حاکمیت، از قوه تمرکز زمامداری، به میزانی که حاکمیت اسلامی به استبداد و خودکامگی نینجامد، بلکه به مدیریت صحیح و هدایت اجتماعی مناسب منجر شود، استفاده شده است. (نبوی، ۱۳۷۹: ۱۶) حکومت‌های غیردینی جدید که تنها به چگونه حکومت کردن پرداخته‌اند، از «ناهمگونی مبانی فکری خود در تنظیم میزان مشارکت مردم و جایگاه شایسته رأس حاکمیت رنج می‌برند.» (همان: ۲۱) در حالی که حاکمیت اسلامی، این نقش، نقشی همگون و هم‌بافت لحظه شده است. از سویی دیگر، برخلاف اغراق‌هایی که در اصول و مواد قوانین اساسی نظام‌های غیر دینی جدید درباره نقش تمام عیار مردم به چشم می‌خورد و براساس آن، پاره‌ای از روشنفکران ما همواره چنین مطرح می‌کنند که در حکومت‌های مزبور، رأی و انتخاب مردم، نقشی تمام عیار در تنظیم اصول، برنامه‌ها و ساختار این حکومت‌ها دارد، واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی جهان صنعتی غرب، نتایج دیگری را نشان می‌دهند. واقعیت این است که «در دنیای سیاست غرب، زمام مهره‌چینی و تصمیم‌گیری در دست احزاب و جریان‌های سیاسی است و آنان ابتدا به جای مردم تصمیم‌گیری می‌کنند و سپس با استفاده از ایزارهای تبلیغاتی، مردم را به سوی نظرات خود جلب و با آن نظرات، موافق می‌کنند.» (همان: ۲۲)

۴. شهـمـخـواـهـیـ روـحـانـیـتـ وـ مـسـئـلـهـ قـدـرـتـ

در این باره باید گفت:

الف) اسلام به ویژه تشیع، دین و مذهبی سیاسی است؛ بدین معنا که درباره ساختار و نظام سیاسی مطلوب، شاخص‌ها و احکام صریح و شفافی را مطرح ساخته است که از متن قرآن کریم، سیره پیامبر اکرم و روایات ائمه معصوم قابل استنباط و استنتاج است. افزون بر این،

- اسلام پیروان خود را به ایفای نقش فعال و مؤثر برای اصلاح روند سیاسی جامعه و نظارت بر عملکرد والیان و مدیران جامعه - نه تنها تشویق و دعوت - مکلف ساخته است. (ذوعلم، ۱۳۸۵)
- ب) عالمان دینی بهویژه شیعه، خود را مکلف به شناخت و ترویج احکام و معارف اسلام می‌دانند؛ وظیفه‌ای که اساس شکل‌گیری روحانیت را در ادیان و مذاهب مختلف ایجاد کرده است، علاوه بر اینکه انجام کامل و گسترش این وظیفه، ورود در عرصه قدرت سیاسی و - دست کم - همراه‌سازی آن با این هدف را لازم می‌سازد، ولی روحانیت شیعه به عنوان نائب امام غائب این وظیفه را هم دارد که نظام سیاسی هم‌ستخ و هم‌سو با نظام امامت معصوم را در زمان غیبت ولی عصر مستقر سازد. (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۹۵) حکومت وظیفه‌ای برای تحقق اهداف عالی است که فقهای عادل، به عنوان یک منصب الهی، موظفند آن را بر عهده گیرند. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۶۵) بدیهی است تحقق این وظیفه مانند همه وظایف شرعی و دینی، مشروط به تحقق لوازم و زمینه‌های آن خواهد بود.
- ج) روحانیت همواره کم و بیش نقش سیاسی خود را متناسب با شرایط، مقتضیات و بسترها سیاسی، فرهنگی و اجتماعی موجود ایفا کرده است. البته قدرت سیاسی حاکم در هر مقطع با این ایفای نقش غالباً در تعارض بود و تا حد امکان آن را بر نمی‌تافت و زیر بار نظارت و نفوذ علماء نمی‌رفت؛ چون استبداد مطلقه حاکمان و فلسفه غالب بر حکومت آنان - اراضی غصب و شهوت - به هیچ وجه فرصت تحمل دخالت فقیهان عادل و اجرای مقاصد و آرمان‌های مطلوب اسلامی را فراهم نمی‌آورد. (همان)
- د) حضور و دخالت عالمان دینی و روحانیت در عرصه قدرت سیاسی، امری ضروری است و باید به عنوان وظیفه‌ای الهی، برای تحقق اهداف و آرمان‌های اسلامی، حفظ و تقویت استقلال کشور، گسترش عدالت و تأمین و تضمین حقوق مردم - هر چه مؤثرتر و عمیق‌تر - مورد اهتمام روحانیت باشد.
- ه) اگر فلسفه اصلی و کارکرد مطلوب روحانیت را «تلاش علمی، تربیتی و اجتماعی برای دینی کردن جان بشر و جهان بشری» بدانیم، حضور روحانیت در قدرت سیاسی نیز باید در همین راستا تبیین و تعیین شود. برداشت جامعه از حضور روحانیت هرگز نباید سه‌هم‌طلبی، امتیازخواهی، بهره‌برداری مادی یا سیاسی و از این قبیل اغراض و اهداف معمول و متداول در دیگر نظام‌های سیاسی باشد. مردم، گروه‌ها و احزاب سیاسی، نخبگان فکری و اجتماعی و مدیریان جامعه باید به این برداشت و دریافت برسند که روحانیت، هدفی جز رعایت آرمان‌ها و اصول اسلام در عرصه سیاست و جامعه را دنبال نمی‌کند و تنها به اقامه عدل، رعایت حقوق مردم، حفظ استقلال کشور، تأمین آزادی‌های مشروع، زمینه‌سازی توسعه و پیشرفت همه‌جانبه و تعالی و رشد آحاد و اقشار مختلف مردم می‌اندیشد. اگر این برداشت، ذهنیت عمومی و غالب جامعه را تشکیل دهد، زمینه برای ایفای نقش الهی و وظیفه دینی روحانیت در عرصه قدرت سیاسی فراهم خواهد شد.
- و) در عرصه رهبری و هدایت کلان نظام بر اساس آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصریح شده است (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰: اصل پنجم)، شخصیتی روحانی در سطح فقاht و افتاء و برخوردار از عدالت، بینش و توانمندی سیاسی و مدیریتی، بر اساس تشخیص خبرگان منتخب مردم، «ولایت امر و امات امت» را بر عهده دارد، اما این حضور و نقش، تمام نقشی است که روحانیت بر عهده دارد یا باید داشته باشد؟ آیا روحانی بودن و از روحانیت بودن رهبر می‌تواند جایگزین تعامل روحانیت با قدرت سیاسی باشد؟ به یقین نه؛ همان‌گونه که دانشگاهی بودن اکثریت قاطع اعضای هیئت وزیران یا نمایندگان مجلس شورای اسلامی و نیز سطوح دیگر مدیریتی نمی‌تواند جایگزین نقش دانشگاهیان در قدرت سیاسی تلقی شود.
- ز) افزون بر این، در قوه قضائیه هم شرط اجتهد و عدالت برای رئیس قوه، رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور تعیین شده و در مرجع نظارت بر مغایر نبودن مصوبات مجلس شورای اسلامی با شرع و قانون اساسی (شورای نگهبان) در کنار شش عضو حقوق‌دان، شش عضو فقهی هم قرار داده شده است. به جز این، در قانون اساسی، حضور الزامی علماء و روحانیان در مناصب و سطوح مختلف قدرت سیاسی به چشم نمی‌خورد. بنابراین، روحانیت به دنبال اشرافیت فکری و گرفتن پاداش به سبب زحمتی که متقبل شده‌اند، نیستند، بلکه آنچه که وظیفه روحانیت در طول تاریخ بوده است و تکلیفی که شارع مقدس بر این قشر زحمتکش نهاده، او را وادر به انجام تکلیف می‌کند.

نتیجه گیری

- حاکمیت که از آن سخن می‌گوییم را می‌توان در سه معنا به کار برد:
۱. حاکمیت یعنی عالی ترین قاعده حقوقی که همان شریعت باشد؛
 ۲. حاکمیت یعنی عالی ترین مقام سیاسی که همان ولی فقیه باشد؛
 ۳. حاکمیت یعنی استقلال و خودمختاری که همان حاکمیت درونی و بیرونی ملت به شمار می‌آید و از آن می‌توان به حاکمیت ملی و حاکمیت آزادی و اراده تعبیر کرد.

این سه معنا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به خوبی قابل مشاهده است. بنابراین، می‌توان گفت در نظام مردم‌سالاری دینی، سه عنصر اساسی دین، رهبری و مردم، نقش بسزایی دارند. این نظام، مشروعيت خود را از شریعت و دین به دست می‌آورد و مردم در به فعلیت‌رسانی آن و در مرحله عمل، نقش بسزایی ایفا می‌کنند. در این سیستم، فردی که برای رهبری نظام انتخاب می‌شود باید شرایطی را که اسلام و قانون اساسی جمهوری اسلامی به آن اشاره دارد، داشته باشد. از این‌رو، هر کس شرایط احراز این پست را داشته باشد، می‌تواند در این سیستم به ایفای نقش بپردازد. از طرفی نظام‌های مردم‌سالار فقط به دنبال نیازهای مادی مردم هستند و نمی‌توانند نیازهای معنوی مردم را حل کنند.

به قول شهید مرتضی مطهری، منشأ اشتباه آنان که اسلامی بودن جمهوری را روح دمکراسی می‌دانند، ناشی از این است که دمکراسی موردن قبیل آنان هنوز همان دمکراسی قرن هیجدهم است که در آن حقوق انسان در مسائل مربوط به معيشت و خوارک و مسکن و پوشاش و آزادی در انتخاب راه معيشت مادی خلاصه می‌شود، ولی اینکه مكتب و عقیده و وابستگی به یک ایمان هم جزو حقوق انسانی است و اینکه اوج انسانیت در وارستگی از غریزه و تبعیت از محیط‌های طبیعی و اجتماعی و در وابستگی به عقیده و ایمان و آرمان است، به کلی به فراموشی سپرده شده است. همین‌طور در پاسخ عده‌ای که معتقد‌ند تجربه جمهوری اسلامی که مبتنی بر مردم‌سالار دینی است، برگرفته از مكتب و عقیده اسلام است و وقتی در ساختار مدرن قرار می‌گیرد و نهادینه می‌شود، این ساختار به سکولار شدن می‌انجامد، باید گفت دلیلی بر این وجود ندارد که یک امر دینی وقتی زمینی می‌شود، بتواند رنگ و بوی مادی به خود بگیرد.

تجربه رسول خدا با ایجاد دولت مدینه‌النبی، مؤید این مدعاست که توانسته است هم در برابر نیازهای مادی و هم نیازهای معنوی مردم پاسخگو باشد. از طرفی نظام مردم‌سالار دینی معایی را که یک سیستم مردم‌سالار دارد، به همراه ندارد. از جمله در نظام مردم‌سالار، وقتی به همه افراد حق رأی داده شود و رأی هیچ‌کس بیشتر از رأی دیگری ارزش نداشته باشد، معنای آن کم‌توجهی به آموزش و دانش کارشناسی است که سبب می‌شود دمکراسی، به حکومت نادانها و نالایقها تبدیل شود، در حالی که یک رهبر دینی به عنوان متخصص و کارشناس در امور دینی، بر اساس تجربه و علمی که در این حوزه دارد، نمی‌تواند همانند نظام‌های مردم‌سالار باشد. همچنین در دمکراسی، به دلیل وجود اراده‌های گوناگون و متضاد، تصمیم‌گیری دشوار و طولانی می‌شود. (عالم، ۱۳۷۳: ۳۰۴) بر این اساس، باید توجه داشت در حکومت دینی، این رهبری است که فضل الخطاب همه امور است و از طولانی شدن تصمیم‌ها جلوگیری می‌کند.

منابع و مراجع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۴۵) فرهنگ سیاسی، تهران، مروارید.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۵) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، نگاه معاصر.
۳. حکیمی، محمد رضا (۱۳۷۷) قیام جاودانه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. خمینی موسوی، روح الله (۱۳۷۰) صحیفه نور، جلد سوم، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی.
۵. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۴۱) بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران، شرکت سهامی انتشار.
۶. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳) بنیادهای علم سیاست، تهران، نشری.
۷. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، ۱۳۸۱، اصول کافی، تصحیح شیخ نجم الدین آملی، مقدمه و تعلیق: علی اکبر غفاری، جلد دوم، تهران، المکتبة الاسلامیة.
۸. مجلسی، محمد باقر، ۱۳۶۸، بخار الانوار، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
۹. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۵، پیرامون انقلاب اسلامی، قم، صدر.
۱۰. مهرپور، حسین، ۱۳۷۱، مجموعه نظریات شورای نگهبان، دوره اول از تیرماه ۱۳۵۹ تا تیر ماه ۱۳۶۵، تهران، مؤسسه کیهان.
۱۱. نبوی، عباس، ۱۳۷۹، مردم‌سالاری در حاکمیت اسلامی، تهران، تمدن و توسعه اسلامی.
۱۲. ولایت فقیه (حکومت اسلامی). تصحیح مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره). چاپ اول: تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳، ۱۶۰ ص.